

نقد احساس گرایی آیر

boluki1390@gmail.com

moslehn@gamail.com

افضل بلوکی / استادیار گروه معارف اسلامی، گرایش اخلاق دانشگاه سیستان و بلوچستان

محمدعلی مصلح نژاد / عضو هیئت علمی دانشگاه سیستان و بلوچستان

دریافت: ۱۳۹۶/۰۳/۱۷ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۹/۱۱

چکیده

چیستی حقیقت گزاره‌های اخلاقی و اینکه احکام اخلاقی از سنخ قضایای واقعی است یا اعتباری؛ یکی از مسائل مهم فلسفه اخلاق است. تاکنون دیدگاه‌های مختلفی درباره تحلیل گزاره‌های اخلاقی ارائه شده است. یکی از دیدگاه‌های معروف، که در زمره دیدگاه‌های غیرشناختی قرار می‌گیرد، دیدگاه احساس گرایی است. هدف این پژوهش که به روش توصیفی-تحلیلی انجام گرفته، اثبات ناکارآمدی احساس گرایی آیر است که از جمله اولین نظریه‌پردازان این مکتب می‌باشد. بی‌اهمیت جلوه‌دادن آموزه‌های اخلاقی، بیهوده پنداشتن تعالیم وحیانی انبیاء، نفی استدلال و مشاجرات عقلانی، نسبی گرایی و ناموجه دانستن قضاوت و داوری اخلاقی، از جمله نقدهای وارد بر این نظریه است که به واسطه انگاره بی‌معنایی مفاهیم و احکام اخلاقی و ذهنی انگاشتن آنها، همچنین به واسطه کارکرد صرفاً عاطفی گزاره‌های اخلاقی و غیرقابل انتقال بودن آن به مخاطبان به دست می‌آید.

کلیدواژه‌ها: احساس گرایی، معناداری، غیرواقع‌نمایی، ارزش اخلاقی، پوزیتیویسم اخلاقی.

مقدمه

بررسی کیفیت مفاهیم گزاره‌های اخلاقی در فلسفه اخلاق جنبه محوری دارد، به گونه‌ای که سایر مسائل از قبیل اطلاق و نسبیت، صدق و کذب‌پذیری، معیار ارزش اخلاقی، معقول و منطقی بودن گزاره‌های اخلاقی، قابلیت اجرا یا غیرقابل اجرا بودن، معرفت‌زایی یا عدم معرفت‌زایی و توصیفی یا غیرتوصیفی بودن گزاره‌های اخلاقی، وابسته به نوع نظریه‌ای است که در این مسئله اتخاذ می‌شود. از این رو، پرسش اصلی مقاله این است: چرا تلقی احساسی از گزاره‌های اخلاقی ناموجه است؟ پرسش‌های فرعی آن عبارتند از: با توجه به این دیدگاه، آیا می‌توان به قوانین اخلاقی و برنامه‌های مدون تربیتی پایبند بود؟ عناصر ارزشمند افعال اخلاقی از منظر آیر کدامند؟ منشأ افعال اخلاقی چیست؟ این نوشتار، در دو محور انجام می‌گیرد: تبیین و تحلیل اجمالی از احساس‌گرایی، جهت بیان زمینه‌های نقد این نظریه، و نقادی جامع دیدگاه آیر.

پیشینه بحث

نظریه احساس‌گرایی از نظر پیشینه، به افکار برخی فیلسوفان یونان باستان می‌رسد که گزاره‌های اخلاقی را به خوشایند بودن انسان منوط می‌دانستند. اما در قرن بیستم این نظریه، به صورت یک نظریه مدون از سوی آلفرد جولیس آیر مطرح شد. علل پیدایش آن، حاکمیت روحیه تجربه‌گرایی بر اندیشه فیلسوفان غرب و عدم وجود نظریه‌ای منجسم و منطقی درباره چگونگی احکام اخلاقی و ناکارآمدی نظریه‌های موجود است (ر.ک، میرهاشمی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۰-۱۲۳). آیر، در این نظریه متأثر از راسل و ویتگنشتاین است. البته آنان نیز متأثر از برکلی و هیوم بوده‌اند (همان، ص ۱۲۵). آیر در کتاب *زبان، حقیقت و منطق*، بر این مطلب تصریح کرده است (آیر، ۱۳۶۳، ص ۱۴۳). برخی متفکران معتقدند: آیر دیدگاه خود را از اندیشمندان پیشین مانند *وگدن* و *ریچاردرز* اقتباس کرده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ص ۴۷). پس از آن نیز دیدگاه فوق، توسط دیگران مانند *استیونسن* تکمیل گردید و توسط برخی متفکران معاصر مورد بررسی قرار گرفت. از جمله، *نقد و بررسی مکاتب اخلاقی از آیت‌الله مصباح یزدی؛ خوب چیست، بد کدام است؟*، از احمدحسین شریفی؛ *مطلق‌گرایی در اخلاق*، از سیدمحمد میرهاشمی؛ *درآمدی جدید به فلسفه اخلاق*، از هری جی گنسلر؛ *فلسفه اخلاق در قرن بیستم*، از مری وارنوک؛ *مسائل اخلاقی از مایکل پالمرو* و چند اثر دیگر که به بیان و تحلیل این نظریه پرداخته‌اند. البته نظریه مذکور، بیش از آنچه که در این آثار ذکر شده است، دارای نقص بوده و نیازمند بررسی و نقادی است. در این نوشتار، تلاش شده تا با نقادی جامع‌تری، نقص آن از زوایای مختلف بیان شود.

کارکرد واژه‌ها و گزاره‌های اخلاقی

در نظریه احساس‌گرایی، «خوب» و «بد» و سایر مفاهیم ارزشی و اخلاقی، از نظر معناشناختی دارای معنایی نیستند و بود و نبود دو مفهوم «خوب و بد» در یک جمله، هیچ چیزی از مضمون آن نمی‌کاهد، یا چیزی بر مضمون و

معنای آن نمی‌افزاید، بلکه صرفاً نشانه‌ها و علامت‌هایی برای فهم میل و علاقه‌گوینده به یک رفتار یا نفرت او از آند (آیر، ۱۹۶۴، ص ۱۰۲). به‌طور کلی، از نظر وی قضایا دو نوع‌اند: تحلیلی و تجربی یا ترکیبی (همان، ص ۶۴-۸۳). فقط این دو نوع از قضایا معنی دارند و از طریق آنها می‌توان عالم واقع را شناخت. وی جمله‌های اخلاقی و متافیزیکی را از هر دو نوع قضیه خارج می‌داند و پاسخ او به این پرسش، که قضایای ریاضی و منطقی در کدام قسم قرار می‌گیرند؟ این است که این قضایا، با اینکه نسبت به عالم واقع و جهان خارج به ما معرفی نمی‌دهند، اما معنی دارند و مهمل نیستند (آیر، ۱۳۶۳، ص ۹۳). بنابراین، گزاره‌های اخلاقی از نظر احساس‌گرایان صرفاً کارکردی عاطفی، غیرشناختی و غیرتحلیلی دارند. از آنجاکه هدف و کارکرد اساسی گفتار اخلاقی، نهایتاً تأثیرگذاری بر مخاطب است، روشن است که فهم سخن گوینده، شرط تأثیرگذاری نیست (آیر، ۱۹۴۶، ص ۱۴۷-۱۴۸). پس در پاسخ به این اشکال، که اگر احکام اخلاقی ویژگی غیرشناختی داشته و حاوی معنایی توصیفی نیستند، چگونه بر مخاطب تأثیر می‌گذارند؛ درحالی‌که شنونده چیزی از آن عبارات نمی‌فهمد؟ آیر پاسخی قانع‌کننده ندارد و نقش این احکام را در نهایت تأثیرگذاری بر مخاطب دانسته و این امر را به فهم و شناخت شنونده منوط نمی‌داند (همان). البته شاید در برخی موارد، سخن آیر درست باشد و در تأثیرگذاری، به فهم آنچه که شنیده می‌شود، نیازی نباشد. مانند هنگامی که شخصی آوای موسیقی خاصی را گوش کند، یا مطلبی را که شادمانه یا غمگینانه خوانده می‌شود، بشنود. درحالی‌که گویش‌گوینده را نمی‌فهمد، ولی از طنین آوازش و نحوه قرائتش، احساسی شاد یا غمگین پیدا کند. اگر فقط بداند درباره‌ی چه موضوعی است، هرچند که معنای الفاظ و عبارات را نداند، ممکن است تأثیر تحریکی هم در او ایجاد شود. ولی این امر، در مورد همه‌ی واژه‌ها و احکام اخلاقی صادق نیست و در بخش نقادی این نظریه بیشتر بدان می‌پردازیم.

تحلیل معناداری احکام اخلاقی از منظر احساس‌گرایی

گفتیم که آیر قضایای اخلاقی را مهمل و بی‌معنی می‌داند. وی همچنین، بر تحلیلی نبودن گزاره‌های اخلاقی صحه گذاشته، نتیجه می‌گیرد که تحلیل ناپذیربودن گزاره‌های اخلاقی، به این دلیل است که این مفاهیم، مفاهیم حقیقی نبوده، مفهوم‌نما هستند. همچنین، محمول‌هایی که در احکام ارزشی به کار می‌روند، محمول واقعی نیستند و بر اوصافی که از طریق حواس قابل درک باشند، دلالت نمی‌کنند. وی تصریح می‌کند:

حضور نمادی اخلاقی در یک گزاره، چیزی بر محتوای واقعی آن نمی‌افزاید... اگر به کسی بگویم: «شما با سرقت آن پول‌ها کار نادرستی کردید»، چیزی بیش از این نگفته‌ام که «شما آن پول‌ها را سرقت کرده‌اید»، در بیان عبارت؛ «این عمل نادرست است» فقط ناخرسندی اخلاقی‌ام را نسبت به آن عمل ابراز کرده‌ام و این هیچ صدق و کذب‌پذیر نیست (آیر، ۱۹۴۶، ص ۱۰۷).

تقریر وی بر بی‌معنایی گزاره‌های اخلاقی این است که هر قضیه یا گزاره معناداری، یا باید تحلیلی باشد که ضرورتاً صادق خواهد بود، هرچند ربطی به واقعیات تجربی ندارد، یا باید ترکیبی و تجربی باشد که در این صورت، صرفاً

می‌تواند محتمل باشد. چنین گزاره‌ای در حقیقت، یک فرضیه خواهد بود. معنا و احتمال صدق یک فرضیه از طریق تحقیق‌پذیری تجربی قابل اثباتند. پس گزاره‌هایی که نه تحلیلی‌اند و نه تحقیق‌پذیر، نمی‌توانند دارای معنا باشند؛ زیرا گزاره‌های اخلاقی، مانند «دزدی خطاست» یا «سخت‌تر باید تشویق و ترویج شود»، ذیل هیچ یک از دو قسم مذکور جای نمی‌گیرند (وارنوک، ۱۳۸۷، ص ۱۰۴-۱۰۵). هدف آیر در نظریه خود، که متأثر از پوزیتیویست‌های منطقی است، اثبات مهمل بودن قضایای مابعدالطبیعی و به ویژه قضایای اخلاقی و در واقع جمیع دانش بشری غیر از علوم تجربی، ریاضیات و منطق است. بنابر تعبیر برخی، در واقع قضایای اخلاقی و متافیزیکی قضیه نیستند، بلکه عباراتی مهمل، بی‌معنی و به عبارت دیگر، شبه قضیه‌اند (اتکینسون، ۱۳۶۹، ص ۱۲۶). اصل تحقیق‌پذیری، افزون بر تحلیلی یا تألیفی نبودن احکام اخلاقی، علت باور به شناخت ناگرایی در این گزاره‌ها شده است. البته این تفکر، که قضایا باید تحلیلی یا تألیفی باشند، تا صدق و کذب‌پذیر و دارای معنا باشند، مورد کنکاش و اشکال قرار گرفته، برخی انحصار قضیه تألیفی را به تجربه‌پذیر بودن، رد کرده‌اند. از این‌رو، قضایای اخلاقی را مانند قضایای ریاضی، تألیفی و غیرتجربی (به تعبیر کانت، تألیفی پیشینی) می‌دانند؛ هرچند این نظر نیز مورد انتقاد شدید واقع شده است (همان، ص ۱۲۸). لازم به ذکر است که دیدگاه احساس‌گرایان بعد از آیر، اندکی تعدیل شد؛ استیونسن از جمله اندیشمندان فلسفه اخلاق است که در افکارش نسبت به آیر اندکی تحول وجود دارد. زبان اخلاق از نظر استیونسن نیز زیرمجموعه زبان احساسی است. ایشان برای تبیین معنای احساسی از تفکیک کاربرد توصیفی واژه‌ها، از کاربرد تحریکی آنها کمک می‌گیرد. از نظر وی، گزاره‌های اخلاقی معنادارند و کاربرد توصیفی واژه‌ها را از کاربرد تحریکی آنها تفکیک کرده، با مثالی ابراز می‌کند که کاربرد برخی از واژه‌ها، هم نقش توصیفی دارد و هم نقش تحریکی. در حقیقت، اگر فهم متعارفی از معنای این واژه‌ها ممکن نباشد، مفهوم تحریکی نیز نخواهد داشت (استیونسن، ۱۹۳۴، ص ۱۷). البته ایشان بر این باور است که با وجود تفکیک کاربرد تحریکی، با معنای احساسی میان آن دو پیوستگی دارد. هر قدر که معنای احساسی یک واژه مشخص‌تر باشد، احتمال اینکه مردم آن را به گونه توصیفی به کار ببرند، کمتر خواهد بود. اگر معنای احساسی یک واژه در تعریف آن واژه منعکس نشود، این توهم پیش می‌آید که در اغلب موارد، آن واژه به گونه توصیفی به کار می‌رود (وارنوک، ۱۳۸۷، ص ۱۱۸). سرانجام، تأثیرگذاری بر رفتار دیگران را به‌عنوان کارکرد احساسی و تحریکی واژه‌های اخلاقی تعیین می‌کند (همان، ص ۳۰۴).

تحلیل احساس‌گرایی آیر از جنبه هستی‌شناختی

گزاره‌های مشتمل بر خوب و بد، از واقعیتی عینی و خارجی خبر نمی‌دهند و صرفاً بیانگر احساس و تمایل افرادند. از نظر آیر، فقط همان دو قسم از قضایا وجود خارجی دارند، یا صدق و کذب‌پذیرند و بقیه به دلیل عدم معناپذیری، حکایتی از عالم واقع ندارند. پس قضایایی همچون «روح وجود دارد» و «صداقت خوب است»، حامل معنا و صدق و کذب‌پذیری نیستند (وارنوک، ۱۳۶۲، ص ۲۵؛ خرمشاهی، ۱۳۶۱، ص ۴۲-۴۹). کارکرد گزاره‌های اخلاقی، شباهت بیشتری به ابراز احساسات ناشی از لذت یا درد دارند یا به تحریک احساسات دیگران می‌انجامد یا از طریق

اوامر، افراد را به عمل و می‌دارند. به عنوان مثال، کسی را که می‌گوید: «درد می‌کشم» و فرد دیگر که واژه «آخ» را به کار برده، می‌گوید: «آخ»، مد نظر قرار دهید. اولی بیانگر و توصیف‌کننده دردی است که می‌کشد و این توصیف یا صادق است، یا کاذب. ولی دومی، چیزی را بیان یا توصیف نمی‌کند، بلکه صرفاً درد آن را ابراز یا اظهار می‌کند، همین‌طور است. سخن مادری که به فرزندش می‌گوید: «همیشه راست بگو»، هیچ یک از دو عبارت «آخ» و «همیشه راست بگو»، بیانگر صدق یا کذب نیستند، حکم اخلاقی «دزدی بد است»؛ یعنی «آه به دزدی» و عبارت دزدی خوب است؛ یعنی «هورا به دزدی» (آیر، ۱۹۴۶، ص ۱۰۲-۱۰۷). البته قضایای اخلاقی از نظر برخی از احساس‌گرایان، مانند استیونس که دیدگاه رو به رشد آیر محسوب می‌شود، علاوه بر کارکرد احساسی که نقش تحریکی و تأثیرگذاری بر رفتار دیگران دارد، گزاره‌های اخلاقی را توصیفی دانسته، برای برخی از آنها نقش توصیفی و نقش آگاهی بخشی قائل است؛ یعنی علاوه بر بروز احساسات و گرایش‌های گوینده، درباره این احساسات خبر نیز می‌دهند (استونسون، ۱۹۳۴، ص ۱۴-۳۱). در نتیجه، تعریف استیونس از گزاره‌های اخلاقی کمی متفاوت است. از نظر وی، برخی از جمله‌های اخلاقی جنبه احساسی و توصیفی دارند. اما معنای آنها با جمله‌هایی که درباره حقیقت خبر می‌دهند، متفاوتند و صرفاً از احساس گوینده خبر می‌دهد. استیونس، احکام اخلاقی را بیانگر طرز تلقی گوینده می‌داند که تلقی مشابهی را در شنونده به وجود می‌آورد، یا می‌خواهد به وجود آورد (همان؛ ر.ک، فرانکنا، ۱۳۷۶، ص ۲۲۱-۲۲۲). وی منشأ این اختلاف را در تفاوت واژه‌های اخلاقی با واژه‌های معمولی می‌داند. واژه‌های احساسی که برای اشاره به احساسات درونی به کار می‌روند، مانند واژه «بوش»، این واژه افزون بر اینکه دال بر عضویت ملت معینی است، مخصوصاً دال بر این است که گوینده نسبت به این ملت خصومت دارد و آن را خوار می‌شمارد. همچنین می‌تواند، حالت خصومت و تحقیر را در مخاطب خویش برانگیزد. اما واژه «آلمانی»، اصطلاحی خنثی و بی‌رنگ و بی‌جهت است و تنها عضویت ملت معینی را می‌رساند (وارنوک، ۱۳۶۲، ص ۲۹).

تحلیل احساس‌گرایی از جنبه معرفت‌شناختی

آنچه تاکنون به دست آمد، این است که گزاره‌های مشتمل بر خوب و بد از نظر آیر، غیرشناختی، غیرتوصیفی و غیرواقع‌نما هستند. قضایایی که چنین اوصافی دارند، تحلیل معرفت‌شناختی آنها وجهی ندارد؛ چون جمله‌های اخلاقی نه معنایی دارند و نه ثبوت و تحقق نفس‌الامری. همچنین، از واقعیتی حکایت نمی‌کنند و صرفاً برای ابراز احساسات شخصی و در نهایت، برای تأثیرگذاری بر مخاطب بیان می‌شوند. بنابراین، جایی برای بحث درباره شناخت قضایای مشتمل بر خوب و بد باقی نمی‌ماند؛ چون در این نظریه، چیزی به نام «قضیه اخلاقی» وجود ندارد که بخواهیم از چگونگی شناخت آن سخن بگوییم (شریفی، ۱۳۸۸، ص ۲۰۶). از نظر آیر، قضایای تجربی و تحلیلی از عالم واقع خبر داده و موجب حصول معرفت می‌شوند و غیر از این دو، یا مانند قضایای اخلاقی و مابعدالطبیعی مهم‌اند، یا مانند ریاضیات، منطوق و فلسفه مهم‌اند نیستند، ولی توتولوژی و این همانی بوده و علم جدیدی به دست نمی‌دهند.

استدلال‌پذیری احکام اخلاقی

احساس‌گرایان، بر غیرطبیعی بودن اخلاق تأکید می‌کرده، بر این باورند که از هیچ مجموعه‌ای از گزاره‌های تجربی متعارف، به هیچ وجه نمی‌توان حتی یک گزاره اخلاقی استنتاج کرد، شکافی بس عمیق میان گزاره‌های بیانگر واقع و گزاره‌های اخلاقی وجود دارد (وارنوک، ۱۳۸۷، ص ۱۴۰). آیر، بر مهمل و بی‌معنی بودن قضایای اخلاقی، که به‌عنوان حکم اخلاقی در زبان عادی به کار می‌رود، تأکید می‌کند. بنابراین، روشن است که در الفاظ و احکام مهمل، استدلال معنا ندارد. البته از نظر احساس‌گرایان، بعد از آیر مانند استیونسون بر خلاف نظریه آیر، اثری از استدلال‌پذیری در اختلافات اخلاقی وجود دارد. به گمان آنان، درباره اینکه چه چیزی درست یا غلط است، می‌تواند در اختلاف نظر بروز کند. این‌گونه اختلافات، از اختلاف در نگرش حاصل می‌شود که خود ناشی از اختلاف در باور است. البته اختلاف در باور، قابلیت استدلال‌پذیری و حل و فصل را دارد. براین اساس، جای بحث و مشاجره اخلاقی وجود دارد. مثلاً ممکن است «الف» این تلقی را داشته باشد که رانندگان باید کمربند ایمنی را ببندند؛ چون آمارهای دولت حاکی از فراوانی تصادفات است که به این دلیل تصادف کرده‌اند. او باور دارد که این آمار درست است. ولی اگر «ب» بتواند خلاف آن را ثابت کند، می‌تواند برای «الف» استدلال نموده، نگرش او را تغییر دهد (پالمر، ۱۹۹۵، ص ۱۹۸-۲۰۱).

نقد و بررسی

۱. نادرستی معیار برای معناداری

در این نظریه، مفاهیم و قضایای اخلاقی معنادار نیستند. این باور که از دیدگاه پوزیتیویست‌ها نشأت گرفته، از اساس نادرست است؛ زیرا معیار معناداری از منظر آنان، تحلیلی یا تجربی بودن قضایاست و قضایای اخلاقی نه تحلیلی‌اند و نه تجربی، پس معناپذیر نیستند. این ادعا نادرست بوده، معیار آنان برای معناداری جملات اخلاقی نادرست است؛ زیرا اولاً، خود این سخن که معیار معناداری یک جمله، تحلیلی بودن یا تجربه‌پذیری آن است، نه تحلیلی است و نه تجربی. بنابراین این معیار، معیاری نادرست است (شریفی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۷؛ مصباح، ۱۳۸۴، ص ۱۲۸). ثانیاً، لازمه این سخن آن است که گزاره‌های حاکی از امور ماوراءطبیعی مانند عالم الوهیت، عالم عقول مجرد، عوالم برزخ و قیامت، بی‌معنا بوده و از واقعیتی حکایت نمی‌کنند؛ چون مبنای فوق را ندارند.

۲. مخالف فهم عرف

از نظر آیر، الفاظ متافیزیکی و جمله‌های ارزشی و اخلاقی، فاقد معنی و مهمل‌اند. درحالی‌که عرف مردم در استعمال این قضایا، واقعیتی را دنبال می‌کنند. وقتی الفاظ خوب و بد را استعمال می‌کنند، یا می‌گویند: «عدل خوب است»، در حقیقت همان‌طور که وصف بلندی قامت را در جمله «علی بلند قامت است»، بر علی حمل می‌کنند، و او را متصف به این وصف می‌کنند، «خوب» را نیز بر «عدل» حمل کرده، وصف خوبی را در موضوع موجود می‌دانند

(مدرسی، ۱۳۷۱، ص ۳۱). بنابراین، در محاورات عرفی، کاربرد احکام ارزشی صرفاً برای ابراز احساس نیست. در صورتی که مخاطبان بر اساس محتوای گزاره‌ها عمل نکنند، یا بی‌توجه باشند، مورد نکوهش قرار می‌گیرند. البته نکوهش در قبال جملات مهمل و بی‌معنی وجهی ندارد.

۳. غیرواقع‌نمایی

این مکتب اخلاقی، غیرواقع‌گراست. براین اساس، مفاهیم اخلاقی و در نتیجه، گزاره‌های اخلاقی غیرواقع‌نما بوده، کارکرد توصیفی نداشته و از واقعیتی حکایت نکرده و قابلیت صدق و کذب ندارند؛ یعنی همه بحث‌ها، بررسی‌ها، توصیه‌های اخلاقی و تحلیل‌ها و نقدهای آن، در رابطه با امور غیرواقعی انجام می‌گیرد. چنین امری، نمی‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت انسان داشته باشد؛ زیرا انسان و احساسات و افکار او و راهی که در پیش دارد و نتیجه‌ای که با پایبندی و انجام تکالیف اخلاقی در پی دستیابی بدان است، از امور واقعی است. پس نیازمند تکالیفی واقعی است. ریچارد مروین، هیر نظریه‌های ناشناخت‌گرایی را به همین دلیل خطا می‌داند. وی معتقد است: ناشناخت‌گرایی قبول ندارد که عنصر شناختی برای دفاع از احکام اخلاقی لازم است؛ زیرا در این گفته که «X خوب است»، باید ادله‌ای برای دفاع از این فرض اقامه شود که X، دربردارنده ویژگی‌های خوب‌آفرین است و او را به‌عنوان الگویی برای پیروی کردن توصیه می‌کنیم؛ زیرا معتقدیم که او دارای اوصاف خاصی مانند شجاعت و صداقت است. اشکال دیگر ناشناخت‌گرایی، این است که نمی‌پذیرد که احکام اخلاقی، صرف نظر از پسند شخصی، راهنمایی عام برای انتخاب هستند؛ یعنی هر چیز یا شخص دیگری مانند X، که همان ویژگی‌ها را داشته باشد، نیز خوب است و باید بدان عمل شود (هیر، ۱۹۶۲، ص ۱۲۶-۱۳۳). در نتیجه، واژه‌های اخلاقی، واژه‌هایی احساسی بوده، فقط برای ابراز احساسات درونی شخص به کار می‌روند و نمی‌توانند واقع‌نما باشند. این امر، پیامدهایی مانند نسبی‌گرایی، نقدناپذیری و بی‌محتوایی اخلاق دارد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۸، ص ۴۸-۴۹).

۴. بیهودگی دعوت انبیاء و کتب آسمانی

کتب آسمانی، حاوی بسیاری از گزاره‌های اخلاقی است. پیامبران و رسولان الهی، امت‌ها را به پایبندی به اخلاق، در قالب گزاره‌های انشایی یا توصیفی و خبری، دعوت و ترغیب فرمودند. چنانچه دیدگاه احساس‌گرایان درست باشد، آیات اخلاقی لغو و تلاش‌های پیامبران در این زمینه بیهوده بوده است؛ زیرا خداوند و رسولانش، در بیان گزاره‌های حاوی حسن و قبح، هدفی جز ابراز احساس خود، یا تحریک مخاطبان نداشتند. در نتیجه، وعده‌ها و وعیدها، بهشت و جهنم و پاداش و عقاب لغو است؛ چون مخاطبان تنها چیزی که از رسالت انبیا و محتوای کتب آسمانی درک می‌کنند، احساس آنان در زمینه این گزاره‌ها بوده و از آیاتی مانند آیات زیر، پیامی اخلاقی به دست نمی‌آید. «پناه بر خدا»، اینها مشتی عبارات مهمل هستند.

– «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (انعام: ۱۶۰)؛

هر کس کار خوبی بیاورد، ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت، و هر کس کار بدی بیاورد، جز مانند آن جزا نیابد و بر آنان ستم نرود.

– «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (اعراف: ۵۶)؛ و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید، و با بیم و امید او را بخوانید که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است. مضمون آیات فوق و بسیاری از آیات دیگر، این است که انسان به انجام امور خیر و اخلاقی تشویق شود و در ازای انجام آن امور پاداش گیرد، و از بدی‌ها دوری نماید، تا دچار عذاب الهی نگردد. درحالی‌که طبق دیدگاه احساس‌گرایان، این آیات و دستورات و پیام‌ها لغو خواهد بود.

۵. بیهوده بودن برنامه‌ها و آموزه‌های تربیتی – اخلاقی

وقتی که مربیان برای آموزش و پرورش متربیان خود، گزاره‌های اخلاقی را به کار می‌گیرند، نهایت ثمره آن این است که اثری تحریکی دارد. این اثر، هنگام مواجهه با آن عبارات ایجاد می‌شود و موقتی است. بنابراین، هنگامی که مخاطب بالفعل گزاره‌های اخلاقی نیستیم، اثرپذیری متفی است. افزون بر اینکه، تحریک احساسی، اثر آموزشی ندارد و اگر اثر تربیتی داشته باشد، بسیار ضعیف است. بنابراین، متولیان تربیت اخلاقی، که تلاش می‌کنند تا از دوران کودکی فرزندان، برنامه‌های متفاوت گذاشته و آنان را تحت تعلیم قرار دهند، کاری عبث انجام می‌دهند؛ زیرا وقتی که می‌گویند: دروغ‌گویی بد است، مانند این است که بگویند: رنگ این ماشین قشنگ است. یا این غذا را نمی‌پسندم، بد بودن رنگی خاص، یا عدم‌پسند غذایی خاص از نظر گوینده، واقعاً به معنای بد بودن آن نیست، بلکه فقط احساس گوینده را بیان می‌کند، حتی در صدد نیست به مخاطب القا کند که آن چیز مضر است و باید (یا بهتر است) از آن بپرهیزد. پس هر چند عبارات و احکام اخلاقی را برای فرزندان و شاگردان خود تکرار کنید، فقط احساس خود را تکرار می‌کنید، هیچ مفهوم دیگری ندارد؛ یعنی معلم اخلاق بیکار، مرتب در کلاس درس، احساس خود را درباره مسائل مختلف بیان می‌کند. شاگردان بیچاره هم موظفند ساعت‌ها احساس معلم را شنیده، شاید گاهی اوقات، احساسی در آنان ایجاد شود و چون مبنای منطقی و عقلانی ندارد، پس از خروج از کلاس از بین می‌رود.

۶. جامع و مانع نبودن

در این دیدگاه، فایده اصلی احکام اخلاقی بیان حقایق نیست، بلکه بیان احساس و شاید ایجاد اثر در مخاطب است (وارنوک، ۱۳۶۲، ص ۳۰). این ویژگی جامع و مانع نیست. از یک سو، بسیاری از موارد با اینکه حکم اخلاقی نیستند، اما این ویژگی را دارند. از سوی دیگر، بسیاری از موارد نیز با اینکه حکم اخلاقی هستند، دارای این ویژگی نیستند. پوستره‌های تبلیغاتی، برنامه‌های تبلیغاتی تلویزیون، سخنرانی‌های سیاسی، تهدیدها و... همین اثر را دارند (همان، ص ۳۲). بنابراین، نمی‌توان با ویژگی «ایجاد تأثیر»، گفتار اخلاقی را از امور دیگر تمییز داد. چنانچه کارکرد اساسی جمله‌های مشتمل بر خوب و بد، متقاعد کردن دیگران برای انجام کاری باشد، برای تمایز جملات اخلاقی

از شعارهای تبلیغاتی به مشقت می‌افزیم (هیر، ۱۳۸۳، ص ۵۴). افزون بر اینکه، گفتار اخلاقی ضرورتاً و دائماً چنین هدفی را دنبال نمی‌کند؛ با گفتن جمله «انجام دادن این کار بی‌رحمی است»، نه تنها احساسات خود را نشان می‌دهیم، ممکن است احساسات دیگران را نیز برانگیزیم. اما با گفتن جمله «انجام دادن این کار خطاست»، بعید است که هیچ یک از دو منظور برآورده شود (مصباح، ۱۳۸۷، ص ۵۳). افزون بر اینکه، این‌گونه نیست که هر مفهومی که بار احساسی دارد، از واقعیتی عینی عاری باشد. مانند اینکه با حالتی احساسی بگوییم: «زلزله آمد» این جمله با اینکه بار احساسی دارد، از واقعیتی نیز خبر می‌دهد (دبیری، ۱۳۹۲، ص ۳۲). هرچند که این مثال، به دلیل اینکه مثالی اخلاقی نیست، قابل مناقشه است؛ ولی به هر حال همه مفاهیم اخلاقی دارای بار احساسی نیستند و همه مفاهیمی که بار احساسی دارند، عاری از بیان واقعیت عینی نیستند. حتی مثال «انجام دادن این کار خطاست»، نیز می‌تواند نشانگر احساس باشد. همان‌طور که عبارت «فلان جوان بی‌عفتی کرد»، متضمن هر دو معنا هست. یکی دیگر از ویژگی‌های گزاره‌های اخلاقی در این نظریه، متضمن بار احساسی بودن آن است. حال آنکه واژه‌هایی مانند باید، درست و نادرست دارای بار احساسی نیستند (وارنوک، ۱۳۶۲، ص ۳۵). احکام اخلاقی، ممکن است ما را به کاری وادار کند، یا احساس خاصی را در ما برانگیزد؛ یعنی علت رفتاری یا بروز حالتی باشد، ولی این تمام مسئله نیست؛ چون این احکام ممکن است چنین نباشد (اتکینسون، ۱۳۶۹، ص ۱۴۵).

۷. مخالفت با عقلانیت

چنین طرز تفکری، موجب این تهدید است که ریشهٔ عقلانیت در مفاهیم اخلاقی را بخشکاند. این امر، از دو جهت ممکن است اتفاق افتد: اول اینکه، قضایای ارزشی عقلی هستند. منظور از «عقلی بودن» این قضایا، به قول مرحوم لاهیجی این است که عقل، ممدوحیت و مذمومیت نفس‌الامری برخی از افعال را «حتی اگر دلیل شرعی نداشته باشد»، درک می‌کند. همچنین، علت ورود شرع مقدس را مبنی بر حسن و قبح افعال، «در صورت وجود دلیل شرعی» می‌داند (لاهیجی، ۱۳۶۴، ص ۵۹-۶۰). اگر احکام اخلاقی را در ابراز احساس منحصر بدانیم، عقل قادر به فهم خوبی و بدی نفس‌الامری اشیاء و افعال نخواهد بود. دوم، ورود مشاجرات عقلی در قضایای اخلاقی است. انسان ممکن است بخواهد بداند که چرا احکام اخلاقی چنین‌اند؟ ممکن است در نظر فردی، فعلی نیکو باشد و در نظر دیگری، قبیح و هر یک برای حسن و قبح آن دلیل داشته باشند. درحالی‌که نظریهٔ احساس‌گرایی، نه چنین مشاجراتی را برمی‌تابد و نه راهی برای توجیه عقلی ارزش‌های اخلاقی دارد؛ زیرا دستور اخلاقی دربارهٔ چیزی زمانی خوب است که آن چیز واقعاً خوب باشد. اظهار تنفر از یک شیء، زمانی رواست که آن شیء واقعاً نفرت‌آور باشد. درحالی‌که طبق مبنای احساس‌گرایان، بیان احساسات، غایت کاری است که قابلیت توجیه و تفسیر دارد (وارنوک، ۱۳۶۲، ص ۲۶). تأکید بیش از حد احساس‌گرایی چون آیر، بر بی‌معنابودن و توصیفی نبودن احکام اخلاقی، راه هرگونه بحث و جدل بر سر احکام اخلاقی را مسدود کرده و هر نظریه‌ای که موجب نابودی استدلال و تفکر اخلاقی باشد، به هرج و مرج و پایان نیافتن اختلاف‌های اخلاقی می‌انجامد. احکام اخلاقی یک شخص، با احکام

اخلاقی شخص دیگر ناسازگار نیست؛ چون هر یک از آنها، احساس فردی متفاوت و در موقعیتی متفاوت است. حتی اگر یک شخص، در یک زمان بگوید: «الف خوب است» و در زمان دیگر بگوید: «الف بد است». میان این دو حکم تناقض وجود ندارد؛ زیرا او در شرایط نخست، نسبت به آن حکم احساس رضایت و در موقعیت دوم، احساس عدم رضایت دارد. بنابراین، میان این دو حکم ناسازگاری و تناقض وجود ندارد؛ چون اوضاع و احوال دو حکم متفاوت است. البته برخی اندیشمندان پای استدلال عقلی را در این نظریه باز دیده، در دفاع از آن می‌گویند: این‌گونه نیست که میان اوامر یا بیان احساسات هیچ چیزی وجود نداشته باشد که بر اساس عقل انتخاب شود. اوامر، ممکن است مانند قضایا متزاحم باشند. ممکن است برخی از آنها معقول و موجه باشند و برخی نباشند. آیا نمی‌توان از احساساتی که ابراز می‌کنیم، با دلیل دفاع کنیم؛ یا احساسات دیگران را به این دلیل که ناموجه هستند، انتقاد نماییم؟ آنان بر این باورند که /ستیونس، با قرار دادن واژه «گرایش»، به جای واژه «احساس»، راه ورود عقل را به اخلاق هموار کرده است. به نظر /ستیونس، احکام اخلاقی، ابراز گرایش‌های آدمی است که مبتنی بر جهان‌بینی خاصی می‌باشد. این اتکا راه مجادله بر سر آن جهان‌بینی را می‌گشاید و از رهگذر آن، عقل به قلمرو احکام اخلاقی وارد می‌شود. /ستیونس بر نظر خود، با تقریر این مثال، که از جانب مور در نقد /ستیونس مطرح گردیده، تأکید دارد: «جان می‌گوید: عمل بروتوس در ترور قیصر درست بود. /سمیت می‌تواند بگوید: عمل بروتوس در ترور قیصر نادرست بود». مور با ذکر این مثال، بر دیدگاه /ستیونس خرده می‌گیرد که در این دیدگاه، اگر جان و اسمیت (هر دو)، در گفتار خود صادق باشند، عمل بروتوس درست و نادرست است و این تناقض است. /ستیونس، در پاسخ وی می‌گوید: خطای مور در این است که معتقد است: «درست» محمولی است که چون مورد تحسین کسی واقع شده، لازم می‌آید که یک فعل درست و نادرست باشد. درحالی‌که «درست»، محمولی است که مورد تحسین من گوینده واقع شده است. به عبارت دیگر، احساس من گوینده را ابراز می‌کند پس نمی‌تواند، هم درست باشد و هم نادرست. وی، سپس با تمایز بین باور و گرایش، می‌گوید: عقاید آن دو با هم سازگار و علایقشان ناسازگار است؛ یعنی هر چند هر یک از جان و اسمیت، حکمی اظهار می‌کنند که با هم سازگارند، ولی هریک از آنها، ضمناً کاری دیگر انجام می‌دهند که با هم ناسازگارند؛ یعنی جان تلاش می‌کند تا تحسین /سمیت را نسبت به فعل بروتوس برانگیزد و /سمیت نیز تلاش می‌کند تا تحسین جان را نسبت به فعل بروتوس برانگیزد. بنابراین، انگیزه آنها با هم متعارض است. همچنین، شهود عقلانی به ما می‌گوید: این مفاهیم صرفاً برای ابراز احساسات به کار نمی‌روند و از مضمونی واقعی و معرفتی برخوردارند. ناسازگاری قضیه «X بد است» و قضیه «X خوب است»، صرفاً به این دلیل نیست که آن دو گزاره بیانگر دو احساس ناسازگارند، بلکه به دلیل تناقض مضمون واقعی آنهاست. نمی‌توان ادعا کرد که «چیزی خوب است». در عین حال، بدون تناقض ادعا کرد که در همان زمان و همان اوضاع و شرایط «آن چیز بد است» (وارنوک، ۱۳۸۷، ص ۳۰۲). وارنوک با اینکه نظر احساس‌گرایان را خطای بزرگی می‌داند، آن را در مقابل شهودگرایی، دارای مزیت غیرقابل‌انکاری می‌داند. از منظر آنان برخلاف نظر شهودگرایان، «معنای احساسی» به

پدیده‌ای واقعی اشاره دارد که از ارزش نظری و قابلیت عملی قابل توجهی برخوردار است. وی معتقد است: «در صورتی که قوانین اخلاقی، صرفاً ابزار احساسات باشد، مستلزم غیرعقلانی بودن اخلاق نمی‌شود؛ زیرا در بین اوامر و احساسات هم تعارض و تزامن وجود دارد و می‌توان میان آنها موجه را از غیرموجه تشخیص داد» (وارنوک، ۱۳۶۲، ص ۱۳۴). به‌علاوه، شهودگرایی هیچ تحلیل معقولی در مورد رابطه میان احکام اخلاقی و رفتار به دست نمی‌دهد. درحالی‌که تز احساس‌گرایی، احکام اخلاقی را به طریق کاملاً معقول و معین و روشن و تحت ضوابطی با رفتار مربوط می‌سازد. ایشان در نهایت، این ارتباط را درحالی‌که دارای مزیت معقول و روشن می‌داند، خطایی بزرگ قلمداد می‌کند (همان، ص ۳۲). هرچند برخی دیگر مانند ریچارد مروین هیر، بر این عقیده تأکید دارند که احساس‌گرایی هر گونه عقلانیت و مشاجره‌های را در حوزه اخلاق کنار نهاده؛ و با ورود مقولهٔ تعمیم‌پذیری در اخلاق، امکان ورود عقل به حوزه اخلاق هموار می‌شود (هیر، ۱۳۸۳، ص ۲۱). هیر استدلال می‌کند که هیچ داوری و هیچ تصمیم اخلاقی ممکن نیست، مگر در پرتو اصولی عملی که ممکن است از داور یا عامل، به‌عنوان خود او استخراج شود (هیر، ۱۹۲۷، ص ۷۰).

۸. بی‌توجهی به اصول اخلاقی

از بررسی و تحلیل نظریه آیر به دست می‌آید که در مکتب اخلاقی احساس‌گرایی، اصول اخلاقی بی‌اهمیت جلوه داده شده است؛ زیرا اصول اخلاقی کارکردی جدی و ترغیبی به انجام خوبی‌ها و ترک بدی‌ها ندارد و اصلاً مفهومی ندارد. بنابراین، عبارات مهمی از چه ارزشی برخوردارند؟ پایبندی به اصول اخلاقی بی‌معناست. اصول اخلاقی یعنی چه؟ از کجا می‌فهمیم که تکالیف اخلاقی ما چیست؟ چگونه و از چه راهی، خود و دیگران را به پایبندی به مسائل و ارزش‌های اخلاقی و گریز از بدی‌های اخلاقی دعوت و ترغیب می‌کنیم؟ ممکن است گفته شود: انسان تکلیفی ندارد، جز اینکه از احساسات خود پیروی نماید. در این صورت، این نقد بر این دیدگاه وارد می‌شود که انسان، مسئولیت‌گریز است و می‌تواند هر خطایی را مرتکب شود و از احساس خود تبعیت کرده، خود را تبرئه نماید. این امر، متضمن هرج و مرج رفتاری در عرصه‌های متفاوت اخلاقی، سیاسی، اجتماعی خواهد شد. افزون بر اینکه، با چنین فرضی، اشکال برابری خوبان و بدان مطرح می‌شود و میان افراد نیکوکار و تبهکار، مؤمن و کافر، عادل و ظالم، از نظر ارزشی تفاوتی وجود نخواهد داشت؛ چون هر یک بر اساس احساس خود عمل کرده‌اند و تکلیف دیگری ندارند.

۹. نداشتن معیاری برای گزینش و ارزیابی

در فلسفهٔ احساس‌گرایان، نهایت چیزی که در مباحث اخلاقی به چشم می‌خورد، تلاش یک نفر برای تغییر سلاقی و احساسات مخاطب است؛ چیزی به‌عنوان توسل به ملاک‌های واقعی و غیرشخصی، که هر فرد با قطع نظر از ارتباط خود با گوینده، باید به اعتبار آن حکم کند، وجود ندارد. بنابراین، تمایزی میان دلیلی که شخص را ملزم به همراهی با دیگران می‌کند و دلیلی که شخص بر خوبی فی‌نفسه، یک کار اقامه می‌کند، وجود ندارد. این نظریه، با از

میان برداشتن تمایز میان ادله شخصی و غیرشخصی، دیگران را موجودات عاقلی نمی‌داند که به طور مستقل، بتوانند آنچه را درست می‌دانند، ملتزم شوند؛ بلکه ایشان را صرفاً ابزاری برای رسیدن به خواسته‌ها و امیال خود می‌داند. در نتیجه، بحث اخلاقی صرفاً تلاشی است برای رفتار با مخاطب به‌مثابه ابزاری برای رسیدن به هدف خویشتن؛ یعنی همراه ساختن احساسات دیگران، با احساسات خویش (شهریاری، ۱۳۸۵، ص ۲۸۶). از دیدگاه برخی مانند استیونس، نهایت امر این است که دیگران را برای انجام عملی مشابه تحریک می‌کند. افراد معیاری برای درست و خطابودن افعال و در نتیجه، گزینش یک فعل از افعال دیگر و ارزیابی آن ندارند.

۱۰. نسبی‌گرایی اخلاقی

یکی از پیامدهای احساس‌گرایی، فرو افتادن در باتلاق نسبی‌گرایی اخلاقی است؛ زیرا هر حکم اخلاقی، حداکثر از این جهت که احساس‌گوینده را بیان می‌کند، نسبت به هر ترغیب و ترهیبی خالی است. در این صورت، نباید توقع داشت که دیگران نیز همان احساس را داشته باشند، یا حتی همان احساس را پیدا کنند؛ چه بسا این کار دخالت ناروا و توهین به احساسات دیگران محسوب شود. به نظر احساس‌گرایان، معیار واحدی برای ارزیابی گزاره‌های اخلاقی وجود ندارد (مصباح، ۱۳۸۴، ص ۱۲۰-۱۲۱؛ میرهاشمی، ۱۳۸۹، ص ۱۳۱). احساس افراد با یکدیگر متفاوت است و درباره گزاره «دزدی بد است»؛ یا «بدحجابی بد است» ممکن است احساس هر فردی با دیگری تفاوت کند. مثلاً، درحالی‌که احساس‌گوینده از بدحجابی، نوعی انزجار است، ولی در مخاطب نه چنین احساسی، بلکه احساسی معکوس پدید آید. یا هنگامی که شما احساس خود را از قبیح زنا بیان می‌کنید، ممکن است در مخاطب خود با شنیدن عبارت «زنا بد است»، احساسی متفاوت ایجاد شود. درحالی‌که احساس تنفر شما را درک می‌کند. همچنین، یکی از ثمره‌های نسبییت اخلاقی این است که گزاره‌های اخلاقی، ثمری جز بیان احساس‌گوینده نداشته و حامل پیامی برای دستیابی به کمال اخلاقی و اهداف انسانی نیست؛ زیرا هدف از انجام فرمان‌ها و قواعد اخلاقی، دستیابی به کمال و دوری از ردیلت‌های اخلاقی است. اگر قرار باشد کارکرد مهم گزاره‌های اخلاقی، ابراز احساس فاعل باشد، ابراز احساس چه تناسبی با کمال دارد؟ به‌عنوان نمونه، وقتی گفته می‌شود: «راستگویی خوب است»، یا «دروغگویی بد است»، باید ترغیب به انجام یا ترک فحوای این گزاره مدّ نظر باشد و انجام مضمون آن، باید دارای هدفی باشد و به فضیلتی نزدیک کند، یا از ردیلتی دور نماید. اما وقتی معتقد باشیم این جملات حاوی هیچ نکته‌ای جز ابراز احساس نیست، چنین هدفی بی معنا می‌شود. کدام احساس ردیلت و کدام فضیلت است؟ کدام احساس کمال است و کدام احساس نقص؟

۱۱. فقدان ضمانت اجرایی

احساس‌گرایی از نظر منطقی، هیچ دلیلی برای گزینش یک شیوه اخلاقی خاص ندارد؛ زیرا کارکرد گزاره‌های اخلاقی از دیدگاه احساس‌گرایان، ابراز احساسات است. ابراز احساسات نه حاکی از فرمان به عمل است و نه ضمانتی

برای اجرای فرامین اخلاقی دارد. به عبارت دیگر، گزاره‌های اخلاقی حاوی دستورات اخلاقی نیستند؛ یعنی فاقد پیام‌های اخلاقی‌اند. هرچند در برخی موارد، به ایجاد تأثیر در مخاطبان اشاره کرده است (آیر، ۱۹۶۴، ص ۱۰۳-۱۰۴). ولی اصولاً در این نظریه، صواب و خطای اخلاقی قابل تشخیص نیست. ممکن است بدانیم مردم یک جامعه از کدام هنجار اخلاقی پیروی می‌کنند، ولی درست و غلط اخلاقی در چنین جوامعی، شناخته نمی‌شود و صرفاً بیانگر اعتقاد مردم آن جامعه است. در این صورت، بنا به گفته/تکنیسون، در اخلاق نه قوه مقننه داریم و نه قوه قضائیه، و برای خاطی، عقوبت معینی وجود ندارد و احکام اخلاقی ضمانت اجرایی ندارد (اتکنیسون، ۱۳۶۹، ص ۹۷).

نتیجه‌گیری

مختصات گزاره‌های اخلاقی در نظریه احساس‌گرایی آیر، این است که صرفاً کارکردی عاطفی، غیرشناختی و غیرتوصیفی دارند و غیرواقع‌نما هستند؛ چون صرفاً قضایای تجربی و تحلیلی دارای ویژگی‌های مذکورند. از توجه و دقت نظر در چنین دیدگاهی، اشکال‌های عدیده متصور است. از جمله:

اختصاص معناداری به جمله‌های تحلیلی و تجربی، مدعایی خود متناقض و در نتیجه باطل است؛ چون خود این مدعا، نه تحلیلی است و نه تجربی. همچنین، این نظریه بر همه امور ماوراء طبیعی به دلیل تجربی نبودن، خط بطلان می‌کشد. افزون بر اینکه، اصول اخلاقی صرفاً الفاظ بی‌معنی تلقی می‌شوند که ارسال رسل برای تبلیغ آن و تنمیم مکارم اخلاق بیهوده است.

گزاره‌های اخلاقی از واقعیتی عینی و خارجی خبر نمی‌دهند و صرفاً بیانگر احساس و تمایل افرادند. پس صدق و کذب‌پذیر نیستند. بنابراین، باب مشاجره عقلانی در این نظریه مسدود است؛ چون استدلال درباره احساسی که حاوی هیچ معنایی نبوده و از صدق و کذب آن نمی‌توان سخن گفت و در نتیجه، معرفت‌پذیر نیست و نامفهوم است.

فهم عموم مردم از قضایای اخلاقی چنین نیست که آیر بیان می‌کند. التزام به اصول اخلاقی در این دیدگاه وجود ندارد.

منابع

- اتکینسون، آراف، ۱۳۶۹، *فلسفه اخلاق*، ترجمه سهراب علوی‌نیا، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب.
- آیر، آ. ج.، ۱۳۶۳، *زبان، حقیقت و منطق*، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران، دانشگاه صنعتی شریف.
- پالمر، مایکل، ۱۳۸۵، *مسائل اخلاقی*، ترجمه علیرضا آل‌بویه، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۸، *فلسفه اخلاق*، چ ششم، قم، نشر معارف.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین، ۱۳۶۱، *یوزیتویسیسم منطقی*، تهران، علمی و فرهنگی.
- دیبری، احمد، ۱۳۹۲، *فلسفه اخلاق با رویکرد تربیتی*، قم، نشر معارف.
- شریفی، احمدحسین، ۱۳۸۸، *خوب چیست، بد کدام است؟*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- شهریاری، حمید، ۱۳۸۵، *فلسفه در اخلاق در تفکر غرب از دیدگاه مک‌اینتایر*، تهران، سمت.
- فرانکنا، ویلیام کی، ۱۳۷۶، *فلسفه اخلاق*، ترجمه هادی صادقی، قم، مؤسسه فرهنگی طه.
- گنسلر، هری‌جی، ۱۳۸۷، *درآمدی جدید به فلسفه اخلاق*، ترجمه حمیده بحرینی، چ دوم، تهران، نقد قلم.
- لاهیجی، ملاعبدالرزاق، ۱۳۶۴، *سرمایه ایمان*، تحقیق محمداصداق لاریجانی، تهران، الزهراء.
- مدرسی، محمدرض، ۱۳۷۱، *فلسفه اخلاق*، تهران، سروش.
- مصباح، مجتبی، ۱۳۸۴، *بنیاد اخلاق*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح‌یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۷، *نقد و بررسی مکاتب اخلاقی*، نگارش: احمدحسین شریفی، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- میرهاشمی، سیدمحمد، ۱۳۸۹، *مطلق‌گرایی در اخلاق*، قم، بوستان کتاب.
- وارنوک، ج.، ۱۳۶۲، *فلسفه اخلاق در قرن حاضر*، ترجمه و تعلیقات، صادق لاریجانی، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب.
- وارنوک، مری، ۱۳۸۷، *فلسفه اخلاق در قرن بیستم*، ترجمه ابوالقاسم فنایی، چ دوم، قم، بوستان کتاب.
- هیر، ریچارد مروین، ۱۳۸۳، *زبان اخلاق*، ترجمه امیر دیوانی، قم، طه.

Ayer, A.J, 1946, *Language, Truth, and Logic*, London: victor gollancz.

Hare, R, M, 1962, *The language of morals*, Oxford: The Clarendon press.

Palmer, Michael, 1995, *Moral Problems*, Toronto Buffalo, University of Toronto.

Stevenson, C. L, 1943, *Ethics and Language*, New Haven, Yale, University Press.